



بیا به سنگ بگوئیم،
 زانکه غیر از سنگ،
 کسی حکایت دوران ما، نمیداند
 همیشه،
 از همه نزدیک تر به ما،
 سنگ است
 نگاهها، همه سنگ است و
 قلب ها همه سنگ!
 چه سنگ بارانی،
 کیرم کریختی زانها
 کجا پناه بری؟
 خانه 'خدا، سنگ است!!
 فریدون مشیری

کاو

kaweh

Kaweh

مونیخ
آلمان فدرال

8 München 75
Postfach 750179
DEUTSCHLAND

91

ز زربنات ای صبح درخشان
 سیمینات ای اختر تابان
 آتشکده و تابش خورشید
 ی نوروزیت ای فصل بهاران!
 جهان بین؟ چه شده اندیشه پیشین
 پرستی بگستی زچه کابین
 صلح و صفا بود چرانی؟
 شان گشته به جنگ آوری و کین

 ام امروز به بامت زده کو کو
 ک کاکوسی و کو آنهمه نیرو؟
 فردوسی و کو محفل حافظ
 مده از پایه چرا؟ آن همگان کو؟
 دل کشور ما رخت بیسته است
 تازه عروسی بشکسته است
 عید از سمن و سبزه خیر نیست
 م از شاخه هر ساقه پرسته است

 بد امسال به بام دل ما بوم
 خیر آورد از حادثه ای شوم
 نه بهاران به لبان داشت بمهدی
 دل گشته به صد تلخی زقوم
 بل رفته به تاراج زمامت
 هر گوشه که هر چیز بود کم
 انگار دگر کشور ایران
 ک گهی مهد کیان بارگه جم

 دایا بتوان رفت به گمراه
 بود و نبود زخود آگاه
 باب خطا چند نشستن؟
 مید برآید مگر از چاه

 لبس بریدند ترا بی
 میشوی از خواب گران کی؟
 زجنگیز و عرب برتن ما بود
 ستم یکشنبه امروز شده طی

 یروز چه گوئیم به نوروز
 ت سیه تر زشب تیره رخ روز
 به تاراج ستم گلشن هستی
 نیست بجز ساز بجز سوز

 انم که نباید شب دیجور
 تار سلامی به تواز دور
 به تو پیغام که هرگز
 ده به دل تیره شبان نور

رجعت

به بهار

و به رجعت می اندیشم
 وقت رجعت تو مرا خواهی یافت
 که اگر دشت شوی
 چون گیاهی ز تو خواهم روئید
 که اگر چشمه شوی
 چون حبابی ز تو خواهم جوشید
 که اگر ابر شوی
 باد خواهم شد و همراه تو خواهم کوچید

● ● ●

وقت رجعت تو مرا خواهی یافت
 که اگر ریشه شوم
 تو ز من خواهی رست
 که اگر قله شوم
 تو عقاب

و مرا خواهی جست
 همنفس!
 همنفس رجعت من!

هرگز آیا به درختان صبور
 و به سرگستگی پیکر پیچک ها

می اندیشی؟
 وقت رجعت، من و تو ما هستیم
 و نه زنجیر،

نه زندان،

نه حصار

لحظه ها را دریاب!

لحظه ها را بشمار!

و بیندیش چو من

به شکوه رجعت!

به بهار!

لعبت والا - لندن

گذار از رود

به سرنوشت شگفت کسی می اندیشم،
 که راه پشت سرش نیست
 و چاره ی دگرش نیست
 جز این که در شب سیلاب،
 بگذرد از رود.

*

امان، ز سوسه ی تلخ لحظه ی تصمیم
 که می رهی ز بلا،
 یا که می شوی نابود ...

*

خروش شب زده ی سیل و رود خشم آلود.
 و هیچ راه دگر نیست، جز گذار از رود
 جز گذار از رود ...

*

گل سپید سحرگاه آن سواحل سبز،
 کنار بستر آرام آب های کبود،
 از که خواهد بود؟
 از که خواهد بود؟

لندن - ژاله

